**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه چهل و هفتم\_ 7 دی 1399**

[ادامه بررسی فرمایش آخوند]

واقع این است که فرمایش مرحوم آخوند، در موارد مختلفه که بحث تقدم امارات بر اصول شرعیه مطرح شده است، هماهنگی لازم را ندارد. گاهی تعبیر فرموده است به حکومت، موارد متعدده ایی تعبیر فرموده است به ورود، در عبارتی که دیروز خواندم، از تعادل و تراجیح، تعبیر فرموده اند به جمع عرفی.

آیا ایشان در مورد ورود، نکته ایی را در نظر مبارکشان هست، غیر از آنچه در نظر شیخ اعظم است؟ یا تفسیر ورود توسط ایشان با تفسیر ورود توسط شیخ اعظم یکی است؟ ما تاکنون به صراحتی از کلام ایشان برخورد نکرده­اییم که بخواهند تفسیری برای ورود، غیر از آنچه شیخ اعظم فرموده است، بیان کنند. اما در مورد نسبت امارات به اصول شرعیه، اگر چه در اوائل برائت، در حاشیۀ رسائل، حکومت را تایید می کنند. اما در موارد دیگر صریحا، واضحا از جمله همین بحث تعادل و تراجیح می فرمایند نسبت نسبت حکومت نیست، اما چه نسبتی است؟ عرض کردم، ایشان در غیر از آن بحث برائت، بقیۀ موارد تعبیر به ورود می کند، در تعادل و تراجیح تعبیر به جمع عرفی. در اواخر بحث استصحاب در کفایه می فرماید:

**انّه لا شبهة فی عدم جریان الاستصحاب، مع الامارة المعتبرة** (مراد امارات معتبرۀ شرعی مثل خبر واحد است) **فی مورد**

هر جای اماره معتبره شرعی بود، استصحاب به عنوان یک اصل شرعی، جاری نیست، این مسلم است، ولی

**انما الکلام، فی انه للورود،** 2**. او الحکومة،** 3**. او التوفیق بین دلیل اعتبارها** (امارات) **و خطابه** (اصل) **و التحقیق انّه للورود.**

چرا؟ دو بیان برای شما عرض کردیم. که مستفاد از مجموع فرمایشات مرحوم آخوند است و تعبیر اینجا این است که اگر من به استصحاب عمل نکردم، دست یقین سابق برداشتم، به دلیل وجود امارۀ معتبره بر خلاف این استصحاب، اینجا نقض یقین کرده­ام اما نه آن نقض یقینی که دلیل استصحاب به من گفت، لا تنقض الیقین؛ چون آن نقض یقینی که دلیل استصحاب گفت لا تنقض، لا تنقض الیقین بالشک بود، این جا من که به امارۀ معتبره مراجعه می کنم، نقض یقین به شک نیست، بلکه نقض یقین است به یقین. این در مورد اماره ایی که بر خلاف استصحاب اقامه شده است. اما اگر یک اماره ایی بر طبق و وفق استصحاب بود، آنجا چه باید کرد؟ می گوید آنجا هم تو نقض یقین به شک نکرده ایی، بلکه عمل به حجت کرده ایی، حجت تو الآن استصحاب نیست، حجت تو این اماره است، ما گفتیم، مرحوم آخوند در مواردی تعبیرش این است که موضوع استصحاب، نقض الیقین بالشک است، گاهی تعبیرش این است که موضوع استصحاب، نقض الحجة بلا حجة است.

اگر موضوع استصحاب لاتنقض الیقین بالشک باشد، ما به آن اماره عمل می کنیم، که در مورد استصحاب هم هست و چه آن اماره موافق استصحاب باشد و حال و سابقه، چه مخالف استصحاب و حالت سابقه باشد، به اماره عمل می کنیم، چون دیگر استصحاب یعنی نقض الیقین بالشک معنا ندارد. بل نقض الیقین بالیقین است. چون این امارۀ معتبره اگر چه موجب یقین به واقع نیست ولی مفاد آن دلیل اعتبار اماره یقینبه حکم است، به عنوانٍ ثانوی. یقین پیدا می کنم به این عنوان که ما شهدت به البینه این است. پس موضوع استصحاب رفت، شد ورود و نیز اگر گفتیم موضوع استصحاب نقض الحجة بلا حجة است، هر چیزی که برای شما حجت آورد، به وسیلۀ آن حجت دست از یک حجت اضعف برداشتی، نقض الحجة بلا حجة نکرده ایی. آن چه مذموم است عند العقلاء رفع الید عن الدلیل است بلا دلیل و چون فرض بحث ما این است که امارات حجت شده است، پس نقض الیقین بالحجة است و هذا هو الورود، چون موضوعی برای نقض یقین به شک باقی نماند.

بعد در همان صفحه مطالبی را بیان می کند تا می رسد به این جمله:

**و اما حدیث الحکومة لا اصل له اصلا**

چند خط ادامه دارد در اواخر صفحه می فرماید:

**و اما التوفیق، فان کان بما ذکرنا فنعم الاتفاق**،

آنها که گفته­اند تقدم امارات بر اصول شرعیه با جمع عرفی است و توفیق بین الدلیلین، اگر مرادشان توفیق دادن بین دلیل اصل و اماره است با بیانی که ما کردیم،

**فنعم الاتفاق و ان کان بتخصیص دلیله،**

یعنی دلیل اصل، یعنی به دلیل اماره، فلا وجه له. اما اگر مرادشان از جمع عرفی و توفیق عرفی، تخصیص زدن دلیل اصل به وسیلۀ دلیل اماره است، هم چنان که حکومت لا اصل له اصلا، تخصیص هم لا وجه له.

**لما عرفت، من انه لا یکون مع الاخذ به، نقض یقین بشک، لا انّه غیر منهی عنه، مع کونه، من نقض الیقین بالشک**،

یعنی، این جا اگر مرادتان، همان چیزی باشد که ما گفتیم، که هیچ اما اگر مرادتان تخصیص است، فلا، چون ما گفتیم اینجا ورود است، نه تخصیص می تواند بیاید و نه حکومت. چون رفع ید است از یقین سابق به سبب یک اماره ایی که بر خلافش هست. نقض یقین به یقین است.

**لما عرفت من انّه لا یکون مع الاخذ به.**

یعنی به دلیل اماره نقضُ یقینٍ بشک. نه اینکه اخذ به دلیل اماره داخل استصحاب باشد، موضوعا و خارج شده باشد، حکما و بدان نهی تعلق گرفته باشد که این یعنی تخصیص. یعنی اماره، نقض یقین به شک باشد. ولی حرام نباشد، غیر منهی عنه باشد تا بشود تخصیص.

**لا انه غیر منهی عنه، مع کونه من نقض الیقین بالشک** تا بشود تخصیص. [[1]](#footnote-1)

پس نه تخصیص است، نه حکومت است، بلکه ورود است. اگر هم کسی گفت جمع عرفی همین بیان من در ورود را می گوید، فنعم الوفاق و الّا فلا. این ها مال بحث استصحاب بود.

اما عبارتی که در تعادل و تراجیح بود، اصلا شروع بحث از اینجا بود که تعارض یعنی تنافی دلیلین به حسب ادله و صرف تنافی دو مدلول، تعارض نیست، اگر حکومتی در کار بود یا اگر جمع عرفی در کار بود که ما به وسیلۀ تصرف مائی عرفا در یکی یا هر دو دلیل بین ادله جمع کنیم، این بحث جمع عرفی را که مطرح کرد، فرمود، به همین دلیل وجود جمع عرفی امارات بر اصول شرعیه مقدم هستند:

**فانّه لا یکاد یتحیر، اهل العرف فی تقدیمها** (امارت) **علیها** (اصول) **بعد ملاحظتهما**

چون عرف تحیری نمی بیند، چون عرف جمع می کند، پس اینجا چون جمع عرفی است، تعارض نیست، بعد مطالبی دارد، تا می رسد به این جا که:

**و لیس وجه تقدیهما حکومتها علی ادلتها**[[2]](#footnote-2)

وجه تقدیم هم حکومت امارات بر ادلۀ اصول نیست.

چنان که مشاهده فرمودید در بحث تعادل و تراجیح کلمۀ ورود را نمی آورد اماچند صفحه قبلش، فرمود توفیق عرفی اگر همین ورود است فنعم الاتفاق ولی در این جا در بحث تعادل و تراجیح کلمۀ ورود را نمی آورد. حال آیا ایشان می خواهد یک توسعه ایی در معنای ورود بدهد؟ یا همان معنای ورود را می خواهد بگوید؟ عرض کردیم تصریحی نمی بینیم. آیا این جمع عرفی که در تعادل و تراجیح بیان می کند، همان ورودی است که در قبل مطرح کرده بود، شاید.

خلاصة الکلام [در جمع بندی کلام مرحوم آخوند]

نمی توان، به ضرص قاطع چیزی را در این قسمت به مرحوم آخوند نسبت داد.

آنچه می توان گفت این است ایشان دیگر صراحتا هم فرموده است به مبنای حکومت معتقد نیست اما حکومت نیز، ورود و جمع عرفی یکی است؟ احتمال قوی دارد همین باشد، چون بیان ها در این دو مورد، قریب به یک دیگر هستند. احتمال هم داریم به این که نه ­ایشان در تعادل و تراجیح رفته سراغ جمع عرفی.

من عقیده دارم با تمام عظمتی که هم از نظر علمی، هم از نظر اخلاقی، و هم از جهت فهم و کیاست و درایت برای مرحوم آخوند قائل هستیم، کلماتش در این بین هماهنگ نیست.

اما مرحوم سید یزدی، اعلی الله مقامه الشریف، در حاشیه رسائل، صفحۀ 426، جلد سوم مطلبی دارد، که به نظر ما فصل الخطاب است در مبحث ورود. ان شاء الله این ها را مطالعه بفرمائید برای جلسۀ آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. [ط-آل البیت]، صفحۀ 428 و 429. [↑](#footnote-ref-1)
2. صفحۀ 438. [↑](#footnote-ref-2)